

روایت اسیر آزاد شده ایرانی عباس حسین زاده خالدي



گل کاشتی عباس

www.ketab.ir

روایت اسیر آزاد شده ایرانی عباس حسین زاده خالدي

فرزانه قلعه قوند

گل کاشتی عباس



روایت اسیر آزادشده ایرانی
عباس حسین زاده خالدي

گفت‌وگو و نگارش: فرزانه قلعه‌قوند

ویراستار: طاهره کیانی
صفحه‌آرایی و صفحه‌بندی: افسانه گودرزی
مطبع و تصویرسازی جلد: سیدایمان نوری نجفی
چاپ: فاطمه رنجبران

لیتوگرافی: سید علی حسینی / خانه چاپ کتاب
نویسندگان: دومینو
شمارگان: ۱۰۰۰
قیمت: ۱۷۸۰۰۰۰ ریال
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۲۰-۷۴-۹

سرشناسه: قلعه‌قوند، فرزانه، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور: گل کاشتی عباس: روایت اسیر آزادشده عباس
حسین زاده خالدي / گفت‌وگویی تکمیلی و نگارش فرزانه قلعه‌قوند.
مشخصات نشر: تهران: پیام آزادگان، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۲۲۰ ص: مصور (رنگی)، عکس (بخشی رنگی)، نمونه.
شابک: ۱۷۸۰۰۰۰ ریال ۹-۷۴-۸۲۲۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: نمایه.

عنوان دیگر: روایت اسیر آزادشده ایرانی عباس حسین زاده خالدي
موضوع: حسین زاده خالدي، عباس، ۱۳۴۶ -

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- اسیران ایرانی -- خاطرات
Prisoners and prisons, Iranian -- Diaries -- ۱۹۸۸-۱۹۸۰

رده‌بندی کنگره: DSR۱۱۲۹

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۳۷۸۷۹

نشانی: تهران، بین میدان فردوسی و استاد نجات‌اللهی، کوچه نیایی،

پلاک ۸

تلفن: ۱۷ و ۸۸۰۷۰۱۵ شماره: ۸۸۰۰۰۱۶

قلم: خیابان هنرستان، بسیج ۱۱، رویه‌روی خیابان شهید رجایی، انتهای
کوچه، سمت راست، پلاک ۲۰ - تلفن: ۳۷۸۳۸۶۷ - ۲۵

۹	با شما می‌گویم.....
۱۱	سر خط.....
۱۵	سخن راوی.....
۱۹	فصل اول: کودکی و نوجوانی.....
۳۳	فصل دوم: جنگ.....
۷۹	فصل سوم: اسارت.....
۱۷۱	فصل چهارم: بوی وطن.....
۲۰۳	ضمائم.....
۲۱۱	اعلام.....

با شما می‌گویم

گل کاشتی عباس روایت عباس حسین‌زاده‌خالدی آزاده تهرانی است. اصالت این آزاده ریشه در خالدآباد نطنز از شهرهای استان اصفهان دارد. وقتی عباس هنوز کودک بود، انقلاب شکوهمند اسلامی به وقوع پیوست و او توانست با وجود کودک‌سازی اش سهمی در تظاهرات و انقلاب داشته باشد.

عباس حسین‌زاده‌خالدی سال ۱۳۶۵ برای خدمت مقدس سربازی به جبهه رفت و سرانجام ساعت ۵ صبح چهارم تیرماه ۱۳۶۷ درحالی‌که فقط ۴۵ روز با پایان خدمت فاصله داشت و به‌سختی مجروح بود در منطقه شهابیه به اسارت درآمد. این آزاده سال‌های اسارت خود را در بندهای ۲ و ۳ اردوگاه اسرای مفقودالائثر تکریت ۱۱ در بی‌خبری خانواده سپری کرد. بی‌تردید اسارت سرنوشت تلخی است که ناگزیر در پرونده بعضی از مردان جنگی نوشته می‌شود، اما آنها که رنج اسارت و زخم تیروتراکش را هم‌زمان تحمل می‌کنند از جنس دیگری هستند و قهرمان این کتاب در زمره همین صابران روزگار است که با مجروح‌شدن از ناحیه پا، که درد آن تا بعد از آزادی نیز باقی بود، دوران اسارت را در زیر شکنجه‌های دشمن بعثی

تاب آورد.

خواننده کتاب گل کاشتی عباس در ادامه همراهی با آزاده عباس حسین زاده خالدي می تواند پای حرف های صادقانه این آزاده سربلند بنشیند، با او از جبهه های جنگ بگذرد، به اردوگاه دشمن بعثی برود و با حدود ۴۰ هزار آزاده سربلند به میهن اسلامی بازگردد.

با تشکر از آزادگان بزرگوار اردوگاه های تکریت ۱۱ به ویژه عباس صادق نژاد، جهانگیر رئیس دانایی، ابراهیم گنجی، محمود لطیفی، اصغر حکیمی و ... برای همراهی متواضعانه، صحت سنجی و تکمیل بخشی از خاطراتی که دست روزگار بر رویشان گرد فراموشی پاشیده بود.

مصاحبه تطبیق استنادی و نگارش کتاب گل کاشتی عباس را فرزانه قلعه قوند به عهده گرفت. انتشارات پیام آزادگان تهران دارد. خاطرات بی تکرار آزادگان را پس از صحت سنجی به چاپ برساند.

ناشر

سر خط

جانباز آزاده عباس حسین زاده خالیدی در یکی از روزهای سال ۱۳۹۹ با جزوه‌ای پنجاه صفحه‌ای دردست به دفترم آمد. چهره‌ای نجیب و آرام داشت. گفت: «خاطر من این نوشته‌ام، می‌خواهم برایم چاپ کنید.» گفتم: «شماره تلفنتان را بنویسید تا در صورت نیاز با شما تماس بگیرم.»

از بچه‌های اردوگاه تکریت ۱۱ بود. در تمام این مدت تمایل زیادی داشتم و هنوز هم دارم که خاطرات اسرای مفقودالثر را به شکل کار کنم و این شد شروع انگیزه من برای کار روی خاطرات ایشان. جزوه تایپ شده و مرتبی بود و علی‌الظاهر آماده چاپ، اما با معیار و مؤلفه‌های خاطره‌نویسی خیلی فاصله داشت؛ گزارشی بود از خودش و اردوگاه با موضوع‌های کوتاه کوتاه. دفاع مقدس، به‌جز فرماندهان شهید، رزمندگان ساده و گمنامی هم دارد که برای دفاع از این مرزوبوم از جانشان گذشتند. تعداد زیادی از اسرای جنگی هم از مردم عادی کوچه‌بازار بودند که در دوران مقاومت، بدون سلاح و حتی بینش و دانش جنگی، ایمان و حس وطن پرستی‌شان غالب شد و از هر جنس، دین، قومیت، خط فکری و فرهنگ اشعار غیرت و مردانگی و شجاعت را به‌نقد جانشان سرودند؛ عباس حسین زاده خالیدی نیز یکی از

این افراد بود، سربازی معمولی با ویژگی‌های خاص خودش. باورم نمی‌شد آن‌همه مقاومت و شجاعت در عین کودک‌سالگی، معصومیت و شیطنت‌های نوجوانی چطور در یک نفر جمع شده است!

اغلب اسرای اردوگاه ۱۱ بند ۲ را سربازانی تشکیل می‌دادند که به اجبار دوران سربازی به جنگ رفته بودند. تعدادی از آنها نیز در کنار رفقای شهید و مجروحشان به اسارت درآمده بودند. اینها مانند بسیجیان عزیز نبودند که با دستکاری شناسنامه و اعتقاد عاشقانه‌شان خود را به جبهه رسانده باشند؛ البته فکر می‌کردم که باید این‌طور باشد، ولی به‌راستی این‌گونه نبود!

اطلاعات اولیه و نسبتاً خوبم در مورد اردوگاه‌های نگهداری اسرای ایرانی ارمغان حاصل یک‌دهه کارکردن در این حوزه است که باعث شد با شناخت کافی به سراغ اطلاعات عباس حسین‌زاده خالیدی بروم.

برای نگارش خاطرات کتاب کل کاشتی عباس با بیش از ۴۰۰ سؤال در فواصل گوناگون به سراغش رفتم. با حمایت مادر گرامی‌اش گوش دادم تا بتوانم تب‌وتاب روزهای بی‌خبری و دوری را ببینم. مفقودش را در لهجه شیرین نطنزی‌اش حس کنم.

فراموشی و گاهی تناقض‌گویی آفت قهری بچه‌های جبهه و جنگ و به‌ویژه اسراست، به‌همین دلیل اتفاقات این کتاب را صفحه به صفحه در جدولی فهرست کردم تا تناقض احتمالی و خاطرات تکراری را حذف کنم. گاهی عباس برای گویاسازی اتفاق یا خاطره‌ای به سراغ دوستانش می‌رفت و از آنها کمک می‌گرفت و گاهی هم خودم برای صحت‌سنجی و تطبیق استنادی به سراغ قهرمانان هم‌پندش می‌رفتم. کارکردن روی این مجموعه به دلایل زیادی برایم سخت بود، ولی به‌هرحال گذشت و نتیجه این شد که پیش رو دارید ...

در پایان، از عباس حسین‌زاده‌خالدی به دلیل سعه‌صدر و حوصله‌اش در پاسخ‌گویی به سؤالاتم تشکر می‌کنم. ایشان هنگام بازبینی نوشتار بستری بودند و بخشی از ابهامات را موکول کردند به بعداز ترخیص از بیمارستان که محقق شد.

تشکر ویژه از فرامرز و فرشاد حسین‌زاده‌خالدی، فرزندان راوی، به‌خاطر اهتمام در جمع‌آوری اولیه خاطرات و نیز تشکر از مادر گرامی‌شان؛ خواهر محترم‌شان، لیلا؛ همبندی‌هایشان؛ برادر عزیز و جانبازم، علیرضا قلعه‌قوند؛ که برای تکمیل و صحت‌سنجی بخش جبهه کمکم کرد، و همچنین همکارانم در مؤسسه پیام آزادگان که بی‌ادعایی، همراهی و همکاری‌شان در مؤسسه پیام آزادگان همچون سرری عاشقانه جاری است:

طاهره کیانی برای اهتمام، تعهد و دقت بالا در ویرایش چندین‌باره
افسانه گودرزی برای دقت و اهتمام در صفحه‌بندی و صفحه‌آرایی
ندا اسماعیلی برای یافتن و ارتباط با همبندی‌های عباس حسین‌زاده‌خالدی
فاطمه رنجبران برای همکاری در بازخوانی خاطرات

فرزانه قلعه‌قوند

بهار ۱۴۰۱

سخن راوی

این روایات قصه و افسانه نیست، واقعیتی است که با همه تلخی‌هایش نشان‌دهنده ایستادگی یک ملت در برابر تجاوز متجاوزی غدار است. شاید این نوشته‌ها در باور نسلی جدید ننگد، ولی واقعیتی است که باید بپذیرد و بدان افتخار کند که ملتی به خاطر وطن، مقدسات و باورهای خود با اتکا به ایمان و اعتقادات اسلامی در مقابل تجاوز آری تابه‌دندان مسلح ایستاد و به همه دنیا ثابت کرد که درختان ایستاده نمی‌میرند. ملتی که سال‌ها زیر تازیانه شاهان ایستاده بود اینک در این آزمایش الهی نیز نشان داد که هنوز ایستاده و با چنگ و دندان از وجب‌به‌وجب خاک خود دفاع می‌کند و اجازه نمی‌دهد که یک بیگانه به چشم طمع به خاکش نگاه کند.

پیروز باد چنین ملتی که با خون خود درخت تناور ایستادگی را آبیاری کرد؛ پاینده باد امام میهن که چنین فرزندانی را در دامن پرمهرش پرورانده است.

بیستم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۵ برای خدمت مقدس سربازی در لشکر ۹۲ زرهی اهواز وارد پادگان حمیدیه شدم. پس از چند روز از ورودمان به پادگان، به‌همراه تعدادی از بچه‌ها ما را به پادگان دیگری در اهواز فرستادند

تا بعد از گذراندن دوره سه ماهه آموزش به خطوط مقدم جبهه‌ها اعزام شویم. سرانجام، پس از حوادث بسیار و ۲۶ ماه خدمت در جبهه‌های نبرد، چهارم تیرماه ۱۳۶۷ ساعت ۴ صبح در یک تک دشمن به اسارت آنها درآمدم و پنجم شهریور ۱۳۶۹ به میهن عزیزمان ایران بازگشتم.

اینک پس از سال‌ها به خودم می‌گویم:

پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند، اما حقیقت آن است که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند. به یاد شهدای خفته در گوشه گوشه عراق قلبم را می‌سپارم به شهدا، به وارثان به حق حسینی، به شیفتگان و پویندگان خط سرخ شهادت، همان‌هایی که بر مرگ سرخ لبخند زدند و در سلفخ عشق چه زیبا سرود رهایی سر دادند، به شهدای مظلومی که پیکر مطهرشان در سوزن‌های غربت باقی ماند و به خسته‌دلانی که در زیر شکنجه‌های وحشیانه دشمن کل خورشید را به یاد خدا، پیامبر (ص) و ائمه زنده نگه داشتند.

ای شهیدان، برخیزید که از دیار دوست یاد شما را خواند شما را؛ آری، برخیزید که کاروان آزادگان بدون شما صفایی ندارد؛ برخیزید و با ما بیایید تا حسرت مادر، آه پدر، فریاد برادر و ناله خواهر را، که همگی در هجر تو محزون و چشم‌انتظارند، پاسخ دهید. حدیث تو را خوب می‌دانم و به همه خواهم گفت که شما مثل حسین (ع) وارد جنگ شدید و مانند او به شهادت رسیدید. عزم و حماسه و پایداری‌ات را در زیر سخت‌ترین فشارهای خصم برای همگان خواهم گفت و خواهم نوشت.

آری، همبندم، هم‌آسایشگاهی‌ام، تو رفتی و چه مظلوم ...، ولی نام و یادت در تاریخ برای همیشه باقی خواهد ماند.

ای شهید، برخیز تا بار سفر ببندیم و هجرتی دیگر را به سوی وادی نور

آغاز کنیم. آخر چگونه ممکن است تو برای همیشه در دیار غربت و دیار نامردمان باقی بمانی، در سرزمین همان‌هایی که الله‌اکبر تو را جرم می‌دانستند و اشک‌ریختن تو را برای اهل بیت عصمت و طهارت به تمسخر می‌گرفتند. برخیز که مردم چشم‌انتظارند، مادرت چشم به در دوخته، فرزندت لباس نو پوشیده و با دسته‌های گل منتظر توست و خواهرت بی‌صبرانه در انتظارت لحظه‌شماری می‌کند. خون سرخ و جوشان شما همواره در رگ‌های اجتماع جریان دارد. مظلومیت شما به بلندی ابدیت در بلندترین قله‌های شرف و افتخار خواهد درخشید.

آری، من و تو هم‌دردیم و با ظلم ظالمان آشنا؛ تو در آن وادی ماندی و من غم و مصیبت آن وادی و با خود آوردم. در برگ‌برگ کتاب تاریخ دردها و مظلومیت شما را خواهم نوشت و به جهان خواهم گفت که این ناکثین با شما چه کردند.

آری، خواهم گفت که رقیه‌ای دیگر گمراه و خفته، رقیه‌ای که رنج و سختی‌های اسارت و هجرت از منزلی به منزل دیگر رانده بود، رقیه‌ای که سیلی خورده بود، رقیه‌ای که بر پشتش تازیانه خورده بود؛ آری، تاریخ دوباره تکرار شد و در این وادی ظلمت، رقیه‌های زیادی جا ماندند.

به یاد عزیزانی که مظلومانه پیکرهای پاکشان در شهرهای بعقوبه، بصره، سلیمانیه، موصل، تکریت و رمادیه بی‌مزار و بی‌زائر ماند. یادشان گرامی و راهشان پررهور.

عباس حسین‌زاده‌خالدی

بهار ۱۴۰۱